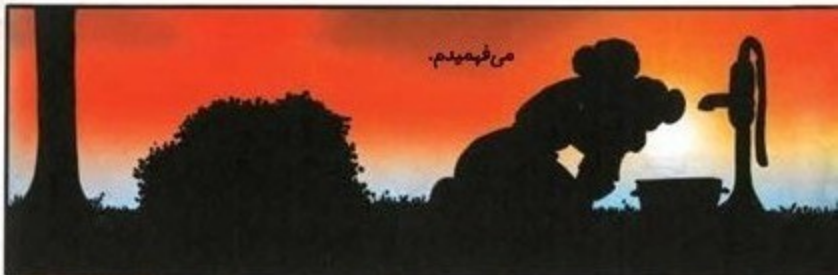


و دوباره نوشت.



اما معلم خیلی صبور بود، او من را از خانه بیرون برد.
یک شیر آب نزدیک خانه‌مان بود. او دستم را زیر آب گرفت و روی
آن یکی دستم کلمه‌ی آب را نوشت.





حالا می‌توانستم دیگران را صدا کنم و آن‌ها صدایم را بشنوند.
در جلسه‌ی هفتم، توانستم یک جمله بگویم؛ جمله‌ای که بارها و بارها تکرارش کردم.



بزرگ‌تر که شدم، نه فقط انگلیسی بلکه زبان‌های فرانسوی و آلمانی را هم یاد گرفتم. دلم می‌خواست
به دانشکده‌ی «رادکلیف» دانشگاه هاروارد بروم.



شاید بهتر باشد یک
سال دیگر صبر کند.

ناشنویان و نابینایان که
دانشگاه نمی‌روند!

اما من
می‌روم.

اگر هیچ چیز
جلودار هلن
نیست.

من این‌طور فکر
نمی‌کنم.

در هاروارد، بیشتر کتاب‌هایم به خط بریل نبودند؛
برای همین خانم سالیوان متن خیلی از آن کتاب‌ها را کف دستم می‌نوشت.
می‌بینید چقدر عاشق یادگرفتن بودم؟
و این‌که خانم سالیوان چه صبوری داشت و چقدر فداکار بود؟



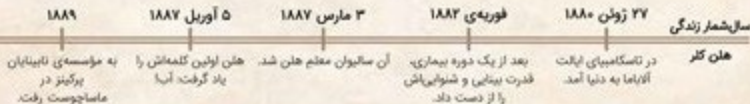
راستی،
یک چیز دیگر:

برو از معلمی که
وقتی خیلی به او
نیاز داشتی، کمکت
کرد، تشکر کن.



«بهترین و زیباترین چیزها در زندگی، نه
دیدنی‌اند و نه لمس کردنی بلکه فقط در قلبت
می‌توانی آن‌ها را احساس کنی.»

هلن کلر



هلن در
هشت سالگی،
کنار آن سالیوان



هلن حرکت لب‌های التور
روزولت را لمس می‌کند و
حرف‌هایش را می‌شنود.



۱۸۹۰ ۱۹۰۳ ۱۹۰۴ ۱۹۲۴ ۲۰ اکتبر ۱۹۳۶ سپتامبر ۱۹۵۴ ۱ ژوئن ۱۹۶۸

سارا فولر
حرف‌فردن را به
هلن یاد داد.

اولین کتابش را منتشر کرد؛
سنگ‌تخت زندگی من.

از رادکلیف، دانشکده‌ی
زنان دانشگاه هاروارد،
فارغ‌التحصیل شد.

همکاری‌اش با بنیاد
نایب‌الایمان آمریکا را
شروع کرد.

آن سالیوان
از دنیا رفت.

نشان افتخار آزادی
را از رئیس‌جمهور
دریافت کرد.

در ایستگاه ایالت
کانکتیکت از دنیا
رفت.